

روایتی کوتاه از داستان زندگی ۳ دختر سوری که به پلیس «داعش» پیوستند

از «شلاق زدن» در رقه تافرار به ترکیه

مترجم: نفیسه کریمی



مسئله دارند که چطور از دخترانی مدرن و جوان به پلیس اخلاق داعش تبدیل شدند. آنان سعی در توجیه عملکردشان دارند و می‌گویند برای ادامه زندگی قابل تحمل مجبور به انتخاب بودند؛ ازدواج با داعشیان برای آرام‌کردن سازمان و تضمین امنیت خانواده‌هایشان؛ با پیوستن به گردان خنساء برای دستیابی به آزادی عمل بیشتر و زندگی در شهری که زنانش به‌شدت مورد خشونت مردانه قرار می‌گرفتند. آنان تعریف می‌کنند که چگونه علیه همسایه‌هایشان و بخشی از جامعه‌ای که دوستش داشتند، رفتار می‌کردند. زنان و دخترانی که در کمتر از یک‌ماه، بیوه می‌شدند و مجبور بودند دوباره با غریبه‌ای دیگر ازدواج کنند؛ این سه شاهد بودند که چگونه زنان به برده‌های موقت نیروهای خارجی داعش تبدیل می‌شدند؛ نیروهایی که تنها هدفشان خشونت و رسیدن به خدای ناشناخته خودشان بود. هر سه دختر متقاعد شده بودند که فرار تنها شانس آنان برای زندگی است و در نهایت با استفاده از جنگجویانی که هیچ علاقه‌ای به سوریه نداشتند، به کشور همسایه فرار کردند.

نامزدی

زمانی که «ابو محمد»، جنگجوی اهل ترکیه داعش، در مقابل درهای اتاق از اوس درخواست ازدواج کرد، اولین امتیاز سازمان به او داده شد. پدر و پدربزرگش در اتاق پذیرایی با ابومحمد آشنا شدند و به اوس گفتند، او در دیدار دوم زمانی که درخواستش مورد پذیرش واقع شد می‌تواند ابومحمد را ببیند؛ اما اوس بسیار رمانتیک‌تر از آنی بود که بپذیرد با مردی که حتی صورتش را ندیده ازدواج کند. او عاشق فیلم‌های «لئوناردو دی‌کاپریو» بود. اما تنها زمانی توانست چهره همسرش را ببیند که با سینی جای وارد اتاق پذیرایی شد. ابومحمد ابروهای پهن، چشمانی روشن و صورتی صوری بی‌م داشت. در زمانی که منتظر نتیجه مذاکرات بود، دانفا در ذهنش تصویری می‌کرد که زندگی با چنین مردی چگونه خواهد بود. زمانی که پدرش او را به داخل صدا کرد، اوس به‌شدت برای گفتن پاسخی مثبت تنها به‌خاطر امنیت خانواده‌اش عصبانی بود. پس از مراسم عقد، او به‌طور حیرت‌آوری این ازدواج را واقعی یافت؛ حتی مهربانی‌های ابومحمد نیز رنگی از واقعیت داشت. ابومحمد، مدل موهای او را که بر گونه‌هایش آویخته می‌شد، دوست داشت و وقتی اوس سعی می‌کرد لغات ترکی را با سختی تلفظ کند، او ازدواجی که دوام چندانی نداشت و اوس برخی از مضیقه مالی شدیدی قرار داد. به همین و به مدت سه یا چهارروز برای داعش می‌جنگید. اوس تنها منتظر بازگشتش می‌ماند و ابومحمد با شوخی از او می‌خواست که او را ببخشد. اما برای ضوعا، زندگی گونه دیگر رقم خورد. در خانواده او همیشه پول حرف نخست را می‌زد. پدرش درحالی‌که بسیاری از وکلا و پزشکان بی‌کار بودند، همچنان کشاورزی می‌کرد. با هجوم جهادیان او همچنان سبزی و میوه می‌فروخت اما مالیات تعیین‌شده از سوی داعش، آنان را در مضیقه مالی شدید قرار داد. به همین دلیل زمانی که در فوریه ۲۰۱۴ جنگجوی سعودی از ضوعا درخواست ازدواج کرد، پدرش بااشتیاق آن را پذیرفت. «ابو سهیل جیزاوی» از یک خانواده متمول عرب که در ریاض در بخش ساخت‌وساز فعالیت می‌کردند، به رقه آمده بود؛ او قول داده بود که زندگی ضوعا را متحول کند. ضوعا نیز موافقت کرد اما برای نخستین‌بار در مراسم عقد زمانی که ابوسهیل برای خانواده‌اش طلا هدیه آورده بود، اوس همچنان در گوشی خود عکس‌هایی از روزی را نگه داشته بود که با دوستانش در رودخانه بازی می‌کردند و در آب می‌رقصیدند. اسما اما نگاه دیگری به زندگی داشت و به‌عنوان دانشجوی دانشگاه «فرات» سعی داشت بسیار متفاوت زندگی کند. مادرش اهل دمشق بود و اسما بیشتر زامش را در این شهر و با دوستانش می‌گذراند؛ شهری که برای او یادآور استخر و قرارهای گاه‌وبیگاه رد کافه‌ها بود. او اشتیاق وصف‌ناپذیری به خواندن داشت؛ از «ارستو همینگوی» گرفته تا «ویکتور هوگو» و می‌توانست اوستی که زبان انگلیسی صحبت کند. هر سه دختر به نسلی از زنان سوریه تعلق داشتند که پیشرو، رهبر و خواهان زندگی مستقل‌تر از آنی بودند که مادرانشان تجربه کرده بودند. آنان به‌راحتی با مردان جوان گفت‌وگو می‌کردند و با آنان دربارهٔ مذهب و فرهنگ به بحث می‌نفتند. به گفته آنان، بیشتر زنان سوری، لباس اسبورت می‌پوشیدند و آرایش می‌کردند. درست در زمانی که در رقه هنوز شورونددانی عبا بر تن داشتند و بر چهره نقاب می‌زدند، بودند دختران زیادی که پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی‌های ازدواج می‌کردند؛ مردان و زنانی که دیگر همسرانشان را خودشان انتخاب می‌کردند و تن به زندگی اجباری نمی‌دادند. زمانی که بهار عربی در سال ۲۰۱۱ میلادی به سوریه رسید و دولت «بشار اسد»، رئیس‌جمهوری این کشور، نیز با آن مواجه شد، رقه از مرکز اعتراضات بسیار دور بود. بیشتر اخبار و تحولات شهرهای غربی مانند «حمص» به گوش ساکنان رقه می‌رسید؛ اما زمانی که برخی از مردم به رقه پناه آوردند، مردان جوان شهر نیز به گروه‌های مخالف مانند «جهت‌النصره» پیوستند؛ اما همچون «داعش» به شهر، به‌تاکاه زندگی همه را دست‌خوش تغییرات گسترده کرد. با آغاز سال ۲۰۱۴ میلادی، داعش کنترل تمامی رقه را به دست گرفت و این شهر را به پادگان نظامی تحت‌تسلطش تبدیل کرد؛ پادگانی که هرکس با هر خانواده‌ای که در آن مسیر خلاف را برمی‌گزید، با یا بازداشت و شکنجه روبه‌رو یا به نهایت کشته می‌شد. این گروه را تمام جوانان با نام «داعش» (ISIS-ISL) می‌شناسند اسما اهالی رقه، آن را «الانظیم» (سازمان) می‌نامند. به‌سرعت مشخص شد هرکسی که نظم آنان را رعایت نکند، شانس‌ی برای زنده‌ماندن ندارد و هرگونه حیاتی وابسته به این گروه است. در چنین شرایطی ضوعا، اوس و اسما جزء افراد خوشبخت بودند چراکه حق انتخاب داشتند. هر انتخابی برای آنان به بهای زندگی‌شان تمام می‌شد؛ حال چه کار و ازدواج را انتخاب می‌کردند، چه پیوستن به سازمان را. اکنون هیچ‌یک از آنان حاضر نیستند اوس ایدئولوژی وحشتناک داعش صحبت کنند، حتی اکنون که از خانه‌شان فرار کرده‌اند و کیلومترها آن‌طرف‌تر، پناه گرفته‌اند. آنان تنها سعی در تشریح این

یکدیگر تحت آموزش اجباری مذهب و عملیات‌های نظامی قرار گرفتند. آنان تصور نادرستی از پیوستن به این گردان داشتند، اما با جنگجویانی ازدواج کرده بودند که برای زنده‌نگه‌داشتن سازمان به هر کاری دست می‌زدند. فعالیت در این گردان فقط به آنان این امکان را می‌داد که در کنار همسران‌شان باشند، اما خشونت برای آنان غیرقابل تحمل بود. ۵۰ زن به مدت ۱۵ روز تحت آموزش قرار گرفتند؛ هشت ساعت در روز. آنان یاد گرفتند که چگونه سلاح‌هایشان را خنثابگذاری و شلیک کنند، اما زنان خارجی که به داعش پیوسته بودند کار با کلاشنیکوف را فرا می‌گرفتند. در مارس ۲۰۱۴، اوس و ضوعا در خیابان کشت‌زنی می‌کردند و در کنار زنان دیگری از سراسر جهان در خدمت گردان بودند؛ زنان بریتانیایی، تونسسی، سعودی و فرانسوی، اما تحمل قوانین سخت داعش برای آنان بسیار دشوار بود. اسما شکایت می‌کرد که زنان خارجی هرچه می‌خواستند، داشتند و به هر جایی که می‌خواستند، می‌رفتند. یکی از وظایف اسما در خنساء، ملاقات و جذب زنان خارجی در مرز ترکیه بود و شب با آنان به رقه بازمی‌گشت، زمانی که دیگر آنان را نمی‌دید. زنانی که خوشحال از اروپا ودا سوریه می‌شدند و درحالی‌که لباس‌های غربی بر تن داشتند، موهای خود را پوشانده بودند. اکنون دیگر افراد زیادی از اقوام اسما از طرق مختلف برای داعش کار می‌کردند و تا قبل از پیوستن به سازمان پدر با ابومحمد آشنا شدند و به اوس گفتند، او در بررسی کرده بود و در نهایت متفق‌القول به این نتیجه رسیده بودند که تنها راه منطقی پیوستن به سازمان است. اسما می‌گوید: «برای من بیشتر پول بود و قدرت، البته بیشتر قدرت». اما زندگی برای اوس و ضوعا روی دیگری نیز داشت. حمله به غیرنظامیان شدت گرفت و برای همسران آنان یک راه بیشتر وجود نداشت و این‌یکه به همان قساوت به دشمن پاسخ دهند. در همین زمان بود که زندگی مشترک آنان نیز به پایان خود نزدیک می‌شد. در اواسط ماه جولای بود که برای ضوعا خبر آوردند که همسرش در جنگ با ارتش سوری در «تل ابیض» خود را منفجر کرده است. تنها ۱۰ روز بعد مردی از گردان نزد ضوعا آمد و به او گفت باید به‌زودی دوباره ازدواج کنند؛ در همین زمان بود که ضوعا تصمیم به فرار گرفت. همین داستان چند هفته بعد برای اوس نیز تکرار شد. ابومحمد نیز در عملیاتی انتحاری، خودش را کشت. او دوباره تن به ازدواج اجباری با مردی مصری داد، ازدواجی که دوام چندانی نداشت و اوس دوباره به خانه پدری‌اش بازگشت؛ اما برای ضوعا ازدواج دوباره قابل تصور نبود. بردارش از دوستانش در جنوب ترکیه خواست تا او را نجات دهند. اکنون دیگر راه‌های ارتباطی به رقه باز بود و تاجران زیادی برای خرید و فروش به شهر می‌آمدند و می‌رفتند. ضوعا با اتوبوس کوچکی و در میان پناهندگان دیگر از سوریه خارج شد. اما برای اوس که چهار ماه بعد تصمیم گرفته بود سوریه را ترک کند، خروج از رقه بسیار دشوارتر شده بود؛ او در نهایت توانست از شرایط سخت و شدید امنیتی عبور کند. داستانی که چند هفته بعد برای اسما تکرار شد و او نیز توانست از زندگی سخت در رقه به زندگی مبهم در ترکیه پناه ببرد.

سوریه کوچک

مانند بسیاری از آوارگان دیگر، شهر کوچکی در ترکیه اکنون پناهگاه این سه دختر سوری شده است یا شاید بتوانند بار دیگر زندگی‌شان را از نو بسازند. در این شهر کودکان بسیاری با گدایی می‌کنند یا در خیابان شهرهای بزرگ‌تر مانند بیروت و استانبول دست‌فروشی، اما آنان از مزیت داشتن شغلی هرچند نامناسب برخوردارند و می‌توانند برای خود خانه‌ای را اجاره کنند. خریداران در بازار اکنون به خوبی یاد گرفته‌اند پس از خرید به زبان عربی به آنان بگویند: «فقط به‌خاطر سهم آنان از زندگی، از آوارگان خرید می‌کنند». اما برای اوس، ضوعا و اسما این شهر نیز همچنان ترسناک است؛ آنان می‌ترسند که گذشته را ازآلودشان برای آنان دردسرساز شود. هر سه دختر سوری اکنون در کلاس‌های زبان انگلیسی و ترکی شرکت می‌کنند و امیدوارند زمانی بتوانند از این مهارت خود بهره ببرند. آنان اکنون با اقوام سوری خود زندگی می‌کنند؛ خانواده‌هایی که شرایط بهتر و ارتباطات گسترده‌تری دارند. خانواده‌هایی که می‌توانند تا حدی مخارج روزانه‌شان را تأمین کنند و آنها را به کلاس زبان فرستند. اوس اکنون صبح‌ها پس از خواب درحالی‌که برای خود قهوه درست می‌کند، موسیقی لبنانی گوش می‌دهد، اما در زندگی اجتماعی خود بسیار محتاطانه رفتار می‌کند. او همچنان به عکس‌های قدیمی خود در تلفن جدیدش نگاه می‌کند، زندگی سابقش در رقه؛ دوستان خوش‌تیپ و کافه‌ها. او در ماه یکی دوبار از طریق «واتسن‌اپ» با خانواده‌اش تلفنی حرف می‌زند. او به دنبال راهی است که تحصیلات دانشگاهی‌اش را به اتمام برساند تا احساس کند به زندگی روزمره و نرمال برگشته است. او می‌گوید: «اما اینجا، زمانی که در خیابان قدم می‌زنی، نمی‌گذاری فراموش کنی که کشورت را ترک کرده‌ای». او ادامه می‌دهد که بارها این عبارت را شنیده‌است «اگر انسان واقعی بود، کشورش را ترک نمی‌کرد». اسما می‌گوید این جمله مرا می‌کشد. او همچنان با ترس زندگی می‌کند و هر زمان که با خانواده‌اش تماس می‌گیرد، در هراس است که شبیه‌نظامیان آنان را به‌خاطر فرار او، مجازات کنند. اکنون پس از یک سال زندگی در ترس و ناامیدی، هیچ‌یک از این سه دختر سوری حتی در ذهن خود بازگشت به رقه را تصور نمی‌کنند، حتی اگر داعش سقوط کند. رقه برای آنان آنان تنها خانه خاطرات‌شان است. اسما می‌گوید: «چه کسی می‌داند جنگ چه زمانی متوقف می‌شود؛ سوریه مانند فلسطین می‌شود؛ هر سال مردم، به سال دیگر فکر می‌کنند و با خود می‌گویند: سال آینده، همه‌چیز تمام می‌شود و آنان آزاد خواهند شد، اما ده‌ها می‌گذرد و سوریه همچنان آشفته‌حال باقی می‌ماند». اوس نیز می‌گوید: «حتی اگر روزی همه‌چیز به حالت سابق بازگردد، هرگز به رقه باز نمی‌گردم. خون‌های زیادی در همه‌جا ریخته شده است. من فقط درباره داعش صحبت نمی‌کنم، بلکه به تمامی مردم فکر می‌کنم».

منبع:نیویورک تایمز

جهان

یادداشت

جراپاریس؟

پس از سه واقعه تروریستی که به‌ترتیب با حادثهٔ تیراندازی در دفتر هفته‌نامه «شارلی ابدو» آغاز و بعد به حادثهٔ قطار آمستردام – پاریس و در نهایت به جمعه خونین پاریس کشیده شد، کارشناسان درصدد پاسخ به چرایی انتخاب پایتخت فرانسه به‌عنوان صحنه نمایش قدرت مخرب داعش برآمدند. روزنامه «ایندپیندنت» در گزارشی سه دلیل را برای انتخاب پاریس تشریح می‌کند که یکی از آنها گسترش حملات هوایی فرانسه به سوریه است.

این روزنامه می‌نویسد که فرانسه پیش‌تر هم عضو ائتلاف ضدداعش بود اما تا ماه سپتامبر سال میلادی جاری حملات خود را تنها به عراق محدود کرده بود. بااین‌حال نمی‌توان ادعا کرد که این گزینـه می‌تواند دلیل اصلی داعش برای طعمه‌فرار دادن پارسی‌ها باشد چراکه اگر قضیه را به پای انتقام‌جویی تروریست‌ها از تشدید حملات نظامی در سوریه بگذاریم، آنها باید بیش از همه به فکر انتقام‌جویی از دولت واشنگتن می‌افتادند و یکی از شهرهای آمریکا را هدف حملات خود قرار می‌دادند.

دلیل دومی که پاریس را گزینه قابل‌قبولی برای اجرای حملات تروریستی می‌کند و به عقیده بسیاری از کارشناسان معقول‌تر هم هست، تصویری است که این شهر به‌عنوان سمبل زندگی غربی در اروپا از خود ارائه می‌دهد، تا آنجا که داعش به‌هنگام پذیرش مسئولیت حملات تروریستی پاریس که به کشته‌شدن ۱۲۹ نفر منجر شد، با صدور بیانیه‌ای این شهر را تجسم «فحشا و گناه» نامید. اما دلیل آخری که این روزنامه برای چرایی انتخاب پاریس به‌عنوان صحنه خشونت داعش ذکر می‌کند از دایره ویژگی‌های نمادینی که به این شهر نسبت می‌دهند فراتر رفته و به عمق نابرابری اجتماعی حاکم بر جهان متمدن اشاره می‌کند.

به نوشته ایندپیندنت، حومه شهری که قلب اروپا نامیده می‌شود، محل اسکان جماعت مهاجری است که با رویای رسیدن به یک زندگی بهتر از کشورهای شمال آفریقا عازم فرانسه شده‌اند، حال آنکه با سسکنی‌گزیدن در محله‌هایی که در آنها فقر، اعتیاد و فحشا پیدای می‌کند، کودکان آنها از تاریخ، هویت و سرزمین خود بریده شده‌اند، راهی جز پناه‌بردن به آغوش خلافتی که داعش وعده آن را داده است، نمی‌بینند. باین‌حساب، مناطق حومه شهر پاریس یکی از بهترین مراکز پرورش تروریسم محسوب می‌شوند که از بد حادثه کمترین فاصله را با قلب اروپا دارند و می‌توان از آنجا تیر خلاص را به این تمدن نخ‌ما زد. به‌این‌ترتیب، شاید بهتر باشد که رهبران فرانسه دایره آرزوهای دور خود را کمی تنگ‌تر کنند و به‌جای توهم ریشه‌کن‌کردن داعش در سوریه، سیاست‌های تبعیض‌آمیزی که به گسترش بذر تروریسم در اروپا دامن می‌زند را ریشه‌کن کنند.



نگاه

داعش: تداوم پان‌عریسم

ایوب کریمی

آیا داعش تداوم نهضت‌های اسلامی است یا تداوم پان‌عریسم؟ در نگاه اول، شاید صورت‌بندی این سؤال عجیب و متناقض به نظر برسد؛ چطور امکان دارد سازمان یا دولتی که افراطیون بی‌شماری را، از چپنی و افغانی گرفته تا اروپایی و آمریکایی، به خود جذب کرده، دستور کاری پان‌عربی داشته باشد؟ اما با نگاهی به ایدئولوژی و استراتژی داعش از منظر نقد ایدئولوژی به نتایجی کاملاً متفاوت از آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد، دست می‌یابیم. به یاد بیاوریم که در اتحاد شوروی، با وجود شعارهای انترناسیونالیستی که سر داده می‌شد، این روس‌ها بودند که هژمونی داشتند؛ زبان روسی بر تمام ملیت‌های شوروی تحمیل می‌شد، نخبگان روس در تمام جمهوری‌ها در پست‌های عالی کار می‌کردند، روس‌ها تلاش می‌کردند ترکیب جمعیتی جمهوری‌های آسیای‌مرکزی، قفقاز و بالتیک را از طریق اعزام کارمندان و کارگران روس و حتی نسل‌کشی تغییر دهند. در اروپای شرقی فرهنگ و زبان روسی ترویج می‌شد و... . به نظر می‌رسید، به قول اورول، «همه برابر بودند اما برخی برابرتر بودند». درواقع، ایدئولوژی کمونیسم به‌عنوان پوششی برای گسترش نفوذ ناسیونالیسم روس عمل می‌کرد. در برخی مقاطع تاریخی، مانند جنگ جهانی دوم، ناسیونالیسم روس خود را به نحو آشکارتری نشان می‌داد. حتی استالین که خود گرجی بود، در جریان جنگ ناچار شد به ناسیونالیسم روس متوسل شود. در این‌گونه موارد نبود که دُم خروس آشکار می‌شد. در مقیاسی محدودتر، در ترکیه، زمانی که احزاب سکولار به بن‌بست رسیدند و نتوانستند ناسیونالیسم ترک را حتی در داخل مرزها به سرانجام برسانند، جریان اسلام‌گرایی به راه افتاد تا پوششی اسلامی برای ناسیونالیسم ترک فراهم کند. آنچه نتوعثمانیسم یا اردوغانیسم نامیده می‌شود، درواقع، جنبشی با هسته ناسیونالیستی است اما اهداف توسعه‌طلبانه خود را در زیر پوششی اسلامی مخفی می‌کند. درواقع، اسلام‌گرایی برای ترک‌ها عمق استراتژیک ایجاد می‌کند.



در مورد ناسیونالیسم عربی نیز می‌توان گفت که اسلام‌گرایی به‌منابه یک ایدئولوژی فراملی، اساسا در خدمت ناسیونالیسم عرب است؛ جنبش ناسیونالیسم عربی از همان ابتدا ایرانی‌ها و ترک‌ها را به‌عنوان «دگر»های خودی خود معرفی کرد. پان‌عرب‌ها از تقسیم اعراب به کشورهای جداگانه راضی نبودند و در زمان جمال عبدالناصر، تلاش‌هایی برای ایجاد جمهوری متحده عربی صورت گرفت که به جایی نرسید. صدام نیز زمانی خود را سرمدمار پان‌عریسم می‌دانست اما میزان قدرت کشورش و شخصیت مصحکش مانع از دستیابی به موقعیتی مانند ناصر می‌شد. صدام به جنگ با ایرانی‌ها و نسل‌کشی کردها دست یازید تا گامی در راه آرمان پان‌عربی خود برداشته باشد. شکی وجود ندارد که نظام فاشیستی‌بودن داعش می‌توان به این ویژگی‌های آن اشاره کرد که با ویژگی‌های فاشیسم مدرن یکسان است: کیش شخصیت، تقدس دولت، میلیتاریسم، نمایش خشونت عریان، مرگ‌پرستی و تمایل به تخریب و نابودگری، تمایلات سداموزوخیستی در روابط انسانی، نژادپرستی، نسل‌کشی، پرستش قدرت، استراتژی جنگ‌هم‌زمان با چندین جبهه به دلیل توهم داشتن قدرت، روشنفکرستیزی، ضدیت با اقلیت‌های قومی و مذهبی، زن‌ستیزی و محدودکردن نقش زنان به فرزندآوری و خانه‌داری و... .

«اینراهد کونل» فاشیسم را «مفر جامعه سرمایه‌داری از بحران» می‌داند. تحلیل کونل بسیار دقیق و منطقی است اما او این پدیده را در چارچوب یک دولت ملی تحلیل می‌کند و فاشیسم را مخصص جوامع صنعتی پیشرفته می‌داند. درحالی‌که باید آن را در سطح نظام جهانی تحلیل کرد و دایره شمول آن را فراتر از کشورهای صنعتی پیشرفته دانست. نظام جهانی سرمایه‌داری هر چندوقت یک‌بار فاشیسم را به اشکال مختلف بازتولید می‌کند چون دچار بحران‌های اقتصادی ادواری می‌شود و فاشیسم می‌تواند موقتا چرخ‌های اقتصاد سرمایه‌داری را به حرکت اندازد. نازیسم بعد از بحران بزرگ سال ۱۹۲۹ ظهور کرد و جنگ جهانی دوم توانست اقتصاد بحران‌زده سرمایه‌داری را نجات دهد. پدیده داعش نیز بعد از بحران مالی سال ۲۰۰۸ ظهور کرده و با برپایی یک جنگ تروریستی که اکثر کشورهای پیشرفته را درگیر کرده برای رونق اقتصاد جهانی بسیار مفید است؛ کافی است به فروش میلیاردي اسلحه به کشورهای خاورمیانه و خروج نفت و نیروی انسانی ارزان از آن دقت کنیم تا دراییم‌کد ظهور داعش چه نعمتی برای اقتصاد بحران‌زده است. البته بیان این امر نباید باعث ایجاد توهمات مبتنی‌بر نظریه‌های توطئه شود. چون ظهور داعش امری ساختاری و مبتنی‌بر پوش‌های جوامع خاورمیانه عربی در پیوند با جریان‌های کلان اقتصاد جهانی است و هیچ ابرقدرتی قادر به تولید تصنعی چنین پدیده‌ای نیست و اساسا از کنترل دولت‌ها خارج است.